



محمد عارف منصوری

ظهور غلجایی ها و زوال درانی ها



اگر از منظر قومیت، انتخابات اخیر ریاست جمهوری را کالبد شگافی نماییم، بوضوح درمیابیم که صف آراییی های قبل از انتخابات، جریان پرتنش و فرآیند غیر منتظره آن، بازتولید ساختار نامتجانس اجتماعی کشور ماست.

تحلیل ها و رأی زنی های متفاوتی، پیرامون علل و عوامل، انگیزه ها و انگیزه های این دور انتخابات که نه تنها شیرازه وحدت نیمبند و شکننده ملی را گسیخته تر ساخت، بلکه اوضاع ملت‌ه‌ب و آشفته کشور را تا لبه سقوط سوق داد، از زوایای مختلف در رسانه های جمعی ارائه گردیده است. من برآنم تا مطالبم را حول محور قومیت و نقش آن در ایجاد و پیریزی تحولات سیاسی و اجتماعی کشور، مطرح نمایم.

صف بندی‌های اخیر انتخاباتی، ثابت ساخت که عنصر قومیت، نه تنها یکی از متغیر های اصلی میکانیزم قدرت سیاسی، بلکه فاکتور اساسی در شکلهی تحولات و تغییرات در افغانستان است، و نمیتوان سایه سنگین آنرا در ثبات و بی ثباتی دولتها، در ادوار مختلف تاریخ، نادیده و دستکم گرفت. مزیدی براینکه، مشروعیت دولتها نیز ارتباط ناگسستنی با آن دارد.

حاکمیت سیاسی در افغانستان، از ۱۷۴۷ به استثنای دو دوره بحرانی (امیر حبیب الله کلکانی و پروفیسور برهان الدین ربانی) در انحصار پشتون ها بوده، که عمدتاً توسط درانی‌ها و غلجایی‌ها تمثیل گردیده. هرچند این دو در نفس تفوق و سیطره به سایر اقوام، متحد و هماهنگ عمل نموده اند، اما تاریخ شاهد درگیری و کشمکش‌های خونین میان قبایل درانی و غلجایی و همچنان رقابت درون قبیلوی شان نیز بوده، که از شکل ابتدایی آن در آغاز قرن ۱۷، میان خوانین هر دو قبيله، برای تصرف اراضی بیشتر، تا نوع پیشرفته آن در شرایط کنونی، میان نخبه گان سیاسی هر دو، روی زعامت

مملکت، و از خصومت های خونین گذشته تا رقابت های مدنی کنونی، ادامه داشته و دارد. که این رقابت خزنده و فرسایشی یکی از موانع عمده فرآه ایجاد و تحکیم يك نظام قدرتمند مرکزی در افغانستان نیز بوده و کماکان بقوت خود باقیست.

پسمنظر رقابت تاریخی درانیها و غلجاییها

کاروی، آخرین حکمران دوره استعماری بریتانیا در هند برتانوی، پشتونها را به سه دسته جدا مینماید. که يك دسته آن قبایل غربی کوه های سلیمان، یعنی پشتونهای ساکن در افغانستان است. درانیها و غلجاییها دو کتله بزرگ پشتونها اند که هر يك از قبایل فرعی دیگر تشکیل یافته اند.

حیات الله خان در صفحه ۱۲۲ اثر خویش بنام (جغرافیای افغان) مینگارد: (بارکزیایی ها، پوپلزیایی ها، نورزایی ها، علیزایی ها، اسحق زایی ها، اچکزایی ها، الکوزایی ها و سدوزایی ها از عمده ترین شاخه های قبیله درانی میباشند. که عمدتاً در مناطق جنوب و جنوبغربی افغانستان کنونی زیست مینمایند.)

قبیله غلجایی: اقوام هوتک، توخی، ناصری،

اندر، تره کی، علی خیل، سلیمان خیل، بریج، جدران، جاجی، کاکر، خوستوال، خوگیانی، صافی، احمدزی، وزیر، اورمر، توری، ترین، شلمانی، لوحانی، و کوندی را در بر میگیرد، که بیشتر در ساحات جنوب و جنوبشرق کشور مسکن گزین اند.

الفنستون در کتابش ساختار اجتماعی پشتونها را در گذشته، به کمونی که از خانواده های که با هم مناسبات خویشاوندی دارند و از بزرگ قبیله اطاعت میکنند، تشبیه مینماید.

عده از مؤرخین جریان از بین رفتن نظام کمون اولیه پشتونها و تشکیل طبقات متخاصم فیودالی را با حوادث دوره مغل و امیر تیمور، پیوند میدهند. که بالاتر نبرد های طولانی، میان فرمانروایان مغل و سلاطین دهلی، بنیاد زراعتی جناح راست رود سند و پنجاب غربی، دچار ضعف و ناتوانی گردید. اما مك گریکور، خشك سالی های طولانی و جمع آوری محصولات ناچیز را دلیل عمده گسترش و جابجایی قبایل پشتون قلمداد نموده، استدلال مینماید که عده به حیات مالداري و کوچیگری روی آوردند، و عامل دشمنی و عدم اتحاد شان را نیز در همین نکته میداند.

غبار مورخ شهیر کشور مینویسد: (سیر نامتوازن اجتماعی، سبب شد که اختلافات شدید بین پشتو زبانان کشور بمیان آید).

بروایت تاریخ، پیدایش اولین هسته های حکومت فیودالی قبیلوی پشتونها، با شکلگیری حکومت ختک ها، در قرن ۱۶، بوقوع پیوست، که بدلیل داشتن قلمرو اندك، نتوانست به مرکزیت سیاسی قبایل پشتون مبدل شود. به قول ریسنر، دولت عمده فیودالی پشتونهای درانی، دو قرن بعدتر از ختکها و يك دهه پس از پشتونهای هوتکی غلجایی، در اواسط قرن ۱۸، توسط احمدشاه درانی پدید آمد.

بنابر اسناد تاریخی، موجودیت فرمانروایان صفوی و مغولی در ایران و هند، ساختار فیودالی پشتونها را از بین برد. عبدالحی حبیبی در صفحه ۲۳۵ کتابش مینویسد: (دولت صفوی و دولت تیموری هند را بر سر قندهار، نزاع بود، و هر دو دولت بر مسئله جلب پشتیبانی خوانین قبایل پشتون، از هر وسیله ممکن استفاده میکردند). در آغاز قرن ۱۸، شهر قلات و مقر، نقطه سرحدی بین دولت های صفوی و مغولی قرار داشت، خوانین هر دو قوم از فرمانروایان ایران و هند القاب دریافت مینمودند. در مقابل آنها وظیفه جمع آوری مالیات را بدوش داشتند. آنها نیروهای نظامی را از میان قبایل شان انتخاب نموده و در خدمت دولت های مذکور قرار میدادند و همچنان از مرز ها دفاع میکردند.

غبار مینویسد: سران قبایل این مناطق از رقابت دولت های صفوی و بابری استفاده شخصی نموده، گاهی از این طرف و گاهی از آن طرف پول و امتیاز حاصل میکردند، که این کار وسیله تقرب شان به دربار و افزایش ثروت و قدرت شان در میان مردم میگردد. و در رقابت و خصومت شان نیز بی اثر نبود.

در اواسط قرن ۱۷، در سالهای اخیر سلطنت شاه جهان در هند، جنگهای خونین میان پسران وی در گرفت. در اثر خرابی اوضاع داخلی هند، میرویس خان، زعیم غلجایی ها از موقع استفاده نموده، خود را به زمامداران صفوی نزدیک کرد. در سال ۱۷۰۹، میرویس خان قیامی را علیه گرگین زمامدار

فارس در قندهار براه انداخت، گرگین را کشت و برای اولین بار، هسته دولت غلجایی ها در مناطق جبال سلیمان بوجود آمد. بعد از میرویس برادرش میر عبدالله زعامت غلجایی ها را بعهده گرفت. ابدالی ها که در آنوقت، در اطراف هرات مسکن گزین بودند، پرچم مبارزات ضد صفوی را برافراشتند. حکمران هرات که از طرف صفویها مقرر گردیده بود، از هرات فرار نمود. رئیس قبیله ابدالی بعد از آن، جنگ را علیه خوانین غلجایی در قندهار، آغاز نمود. درین جنگ، هیچ طرفی پیروزی قطعی را بدست نیاورد، اما میر عبدالله برادر میرویس خان، تحت فشار غلجایی ها، هیئتی را نزد شاه حسین، پادشاه فارس، فرستاد و انقیاد ایرانی هارا تحت شرایطی پذیرفت. این کار باعث نارضایتی محمود، پسر میرویس، و رؤسای قبایل غلجایی شد. محمود کاکایش را از پا درآورده، زمام امور را بدست گرفت. صفویها که در حالت خوبی نبودند تسلط خود را در قندهار از دست دادند. محمود شرایط را به نفع خود دیده، با ۲۰ هزار عسکر به فارس لشکرکشی نموده وارد اصفهان شد. مناطق مرکزی ایران را نیز در تحت کنترل خود در آورد. بعد از وی اشرف در سال ۱۷۲۵ جانشین وی شد. وی میر حسین برادر محمود را حاکم اصفهان مقرر نمود و خودش به قندهار مراجعت کرد. نادر افشار، یکتا از افسران صفوی، جهت ساقط کردن تسلط افغانها در فارس، لشکری آماده نموده، مشهد را اشغال نمود. در سال ۱۷۲۹ جانب هرات حرکت نمود. نادر طی چهار جنگ، ابدالی ها را در هرات شکست داده و به اطاعت خود مجبور ساخت. نادر با استفاده از خصومت میان قبایل درانی و غلجایی، اشرف را در دامغان شکست داد. اشرف به بلوچستان پناهنده شده، توسط سران بلوچ سرش بریده شده به اصفهان فرستاده شد. نادر در سالهای (۱۷۳۰-۱۷۳۶) جنگهایی را علیه ترکها براه انداخت. ابدالیها از اشتغال نیروهای فارس علیه ترکها، استفاده نموده در هرات شورش نمودند. حکمران نادر را از شهر بیرون نمودند و زمام امور را به ذوالفقار خان، برادر کلان احمد شاه، سپردند. نادر بخشی از نیروهایش را به جبهه شرقی، جهت سرکوب ابدالیها فرستاد. هرات بار دیگر، تحت اداره فارس درآمد. ذوالفقار خان با برادرش احمدشاه، جانب قندهار فرار نموده، نزد سلطان حسین شاه غلجایی پناهنده شدند. حسین هردو را به زندان انداخت، و تا زمانیکه در ۱۷۳۸، قندهار توسط نادر تصرف گردید، هر دو در زندان قرار داشتند. نادر قیام ابدالیها را در هرات سرکوب نموده، هزاران خانواده ابدالی را به فارس انتقال داد. بعد ها نادر، در جنگ علیه ترکها به افغانها اتکاء نمود. در سال ۱۷۳۶ نادر بقصد هند بسمت افغانستان لشکرکشی نمود. بعد از تصرف قندهار، نادر، ذوالفقار خان و احمد شاه درانی را از زندان غلجایی ها رها و در خدمت گرفته به مناصب بزرگ ارتقاء داد. نادر، سلطان حسین رابه فارس تبعید نموده، بعداً توسط زهر مسموم نمود. سلطان حسین آخرین زعیم غلجایی بود. با سقوط غلجایی ها و قوت گرفتن درانی ها، قبایل غلجایی، اجباراً به خراسان مهاجرت نموده، اراضی آنها در قندهار به ملکیت ابدالیها درآمد. در عوض شاه فارس شش هزار خانواده ابدالی را که زمانی به فارس تبعید نموده بود، در قندهار جابجا کرد. احمد خان که با ۱۲ هزار عسکر درانی و چهار هزار غلجایی، نادر را بسمت هند همراهی میکرد، توجه خاص شاه را بخود جلب کرد. سرانجام احمد خان بعد از قتل نادر افشار، توسط محمد قلی خان، با پول و گنجینه عظیم بشمول الماس کوه نور با شش هزار عسکر راه قندهار را در پیش گرفت. در ۱۷۴۷ لویه جرگه متشکل از خوانین ابدالی و غلجایی، در مزار شیر سرخ دایر گردید، که با همکاری صابر شاه به حیث پادشاه انتخاب گردید. احمد خان بعد از تاجگذاری، ابدالی را به درانی تبدیل نمود. دولت وی از اشراف و خوانین درانی تشکیل یافته بود.

نخستین قیامها بعد از جلوس وی در سلطنت، توسط قبایل بریجی و ترین غلجایی، در اطراف قندهار اتفاق افتاد که توسط احمد شاه سرکوب گردید.

رومودین مینویسد: (احمدشاه، غلجایی ها را مطیع و فرمانبردار خود ساخت و بالای شان مالیه وضع کرد و امر کرد که غلجایی ها نباید خوانین داشته باشند).

احمدشاه بدلیل لشکرکشی های متعدد بسمت هندوستان نیاز به همکاری اقوام غلجایی مستقر در مسیر گذرگاه خیبر، که عمدتاً قبایل مهمند و افریدی بود، داشت. واز آنها در پیشروی بسوی هند استفاده نمود، غلجایی ها نیز از بودن در ترکیب لشکر وی، به غنایم و ثروت عظیم دست یافتند.

بعد از مرگ احمد شاه، پسرش تیمور، با هراس از توطئه و دسایس خوانین درانی و غلجایی، نه تنها پایتخت را از قندهار به کابل منتقل نمود بلکه در امور لشکری و کشوری بیشتر به اقوام غیر پشتون اتکاء نمود. یگانه خوانین پشتون که تیمور را همکاری نمودند، پاینده خان بارکزی و دلاور خان اسحق زایی بود.

در سال ۱۷۷۰، فیض الله خان صاحب زاده چمکنی و ارسلان خان سرکرده مهمند که هر دو به قوم غلجایی تعلق داشتند، توطئه قتل تیمور را براه انداختند که هر دو توسط تیمور کشته شدند. بعد از مرگ تیمور و نزاع میان فرزندان، پسرش شاه زمان به همکاری پاینده خان بارکزی بقدرت رسید. در سال ۱۷۹۹، دسیسه قتل شاه زمان و رویکار آمدن برادرش شاه شجاع توسط پاینده خان چیده شد که قبل از اجراء، افشاء شده باعث مرگ پاینده خان گردید. فتح خان پسر پاینده خان با برادرانش به هرات فرار نمود. در همکاری با شاه محمود، برادر شاه زمان، که حاکم هرات و مخالف شاه زمان بود، بسوی قندهار حرکت کرده قندهار را تصرف نموده وارد کابل شد. فتح خان به انتقام پدرش، شاه زمان را کور نموده، به زندان انداخت و شاه محمود را بر تخت نشاند. در زمان شاه محمود، قبیله غلجایی از نفاق درانی ها استفاده نموده، دو قشون را آماده نمودند. یکی روانه قندهار و دیگری روانه کابل شد. درانی ها علیرغم اختلاف داخلی، علیه غلجایی ها متفق شده، قشونی را تحت فرماندهی مختار الدوله بسوی غزنی سوق دادند. چون قشون ۲۰ هزار نفری، غلجایی ها نظم و دسپلین لازم را نداشت، در اثر حمله شدید درانیها مجبور به فرار شدند. غلجایی ها با تجدید قواء، دو باره به حمله علیه درانیها اقدام نمودند که کاملاً شکست خوردند. تنها سه هزار نفر در میدان جنگ باقی ماند. که همه توسط درانی ها کشته شده از سر آنها کله مناری در کابل بنامودند (الفنستون، صفحه ۵۲۰). بار دیگر غلجایی ها با ده هزار عسکر حمله ور شدند که باز هم شکست خوردند. متعاقب آن جبارخیل، بابکر خیل و احمدزی ها در ۱۸۰۲ به کابل حمله نمودند که توسط وزیر فتح خان شکست خوردند.

تلاشهای وزیر فتح خان و برادرانش نه تنها باعث تقویت پایه های دولت سدوزایی بلکه سبب تحکیم موقعیت خودش که متعلق به قوم محمدزایی بود نیز گردیده بود. او ۲۱ برادرش را در مناصب مهم و در مناطق مختلف توظیف نموده، برادرش دوست محمد خان را فرمانده گارد خاص مقرر کرد. کامران فرزند محمود که از رشد روز افزون فتح خان و برادرانش در هراس بود، به بهانه بی حرمتی به خانواده شاهی، فتح خان را زندانی، کور و بعداً قطعه قطعه نمود.

سر انجام بعد از يك رشته تحولات و جابجایی ها در قدرت، برادران وزیر فتح خان، به انتقام مرگ وی، حاکمیت سدوزایی ها را ساقط نمودند، و بدین ترتیب محمدزایی ها رویکار آمده، دوست محمد خان به سلطنت رسید. سلسله حکمرانی محمدزایی ها نیز بر روال دشمنی های گذشته دو قبیله ادامه پیدا نمود، چنانچه عبدالرحمان خان شورشا و قیام مردم شینوار را به شدت سرکوب نمود، مذکور بطور عمدی معاهده دیورند را جهت خلاصی از آشوب ها و قیامهای قبایل غلجایی صوبه سرحد با انگلیس امضاء نمود. وی در خاطراتش مینگارد: (هرچند کوشیدم این اقوام... افریدی، وزیر، مسعود و شینوار اصلاح نشدند، از همین سبب من هم به انگلیس بخشیدم شان).

با آنکه اکثر تحلیلگران و مؤرخین، علت سقوط دولت و ناکامی اصلاحات امان الله خان را، در قیام امیر حبیب الله کلکانی خلاصه مینمایند اما نباید فراموش نمود که اولین جرقه های مخالف علیه وی، در مناطق جنوب و جنوبشرقی، که زادگاه و خاستگاه قبایل غلجایی است مشتعل گردید که توسط نادر خان بشدت سرکوب شد. جنگهای خونین اقوام جاجی و منگل در دوره حکومت ظاهر شاه، کشتار سلیمانخیلی ها در دوران حکومت امان الله خان و کشتار توخی ها توسط عبدالرحمن خان از مثال های زنده تاریخ است. همچنان سرکوب وحشیانه قوم صافی توسط حکومت ظاهر خان اثبات دیگریست بر این ادعا. عبدالحمید محتاط سیاستمدار و مورخ کشور در صفحه ۳۱۰ کتاب تاریخ تحلیلی افغانستان مینگارد: خوانین قبیله درانی، همواره از اتحاد داخلی قبیله غلجایی در هراس بودند. و به شیوه های گوناگون سعی میورزیدند تا نفاق را در میان این قبیله ایجاد کنند، تا بتوانند از خطرات ایکه از طرف آنها متصور بود در امان بمانند.

بر همین اساس، جهت متفرق کردن غلجاییها، طرح و تطبیق اجباری ویا به ظاهر تشویقی اسکان ناقلین در اوایل قرن بیستم، به مناطق مرکزی و شمال کشور توسط حکمرانان درانی روی دست گرفته شد، تا از يك طرف غلجاییها را به كتله های كوچك در مناطق غیر پشتون نشین جابجا نمایند و از جانب دیگر با ایجاد دشمنی و بی اعتمادی میان آنان و سایر اقوام به تضعیف هر دو طرف بپردازند. رویهمرفته با تغییر نگرشی که در سالهای اخیر حاکمیت درانیا نسبت به غلجاییها رونما گردید، از قوم غلجایی منحیت برادر کوچک و مورد اعتماد نسبت به سایر اقوام در رده های پائین تر نظام بویژه در بخش نظامی استفاده میشد. در دوران زمامداری داود خان حضور افسران غلجایی در وزارت های دفاع و داخله گسترده و پر رنگ بود.

افزون بر آن، طیف وسیعی از جوانان غلجایی که خواهان تغییر و تحول در فضای سیاسی کشور بودند، همراه باروشن فکران سایر اقوام بمحور احزاب چپگرای خلق و پرچم، نهضت جوانان مسلمان، حزب قومگرای افغان ملت وسایر جریانات سیاسی دههٔ دموکراسی جمع شده، علیه حاکمیت محمد زایی ها، مبارزهٔ سر سخت را آغاز نمودند.

نور محمد تره کی، حفیظ الله امین، داکتر نجیب الله در جناح چپ، گلبدین حکمتیار، عبدالرب رسول سیاف، مولوی محمد نبی محمدی که بدون استثناء همه به قبیله غلجایی تعلق دارند، چهره های شاخص جریانات سیاسی آن مقطع تاریخ است. در نتیجه، افسران کمونیست قوم غلجایی در همکاری با مسکو، طی يك کودتای نظامی، در بامداد ۷ ثور ۱۳۵۷، داود خان، آخرین سردار درانی و خانواده اش را تیر باران نموده، حکومت درانی ها را ساقط ساختند. کودتای هفت ثور که منجر به فروپاشی درانیا و به صحنه آمدن رهبران غلجایی در دو سوی منازعهٔ افغانستان گردید، از جانب رهبران درانی به خیانت و نمک ناشناسی غلجایی ها تعبیر گردید.

رقابت، کشمکش و بی اعتمادی میان غلجایی ها و درانی ها نقش کلیدی در اختلافات و انشعابات درون حزبی جریان چپ هوادار شوروی در افغانستان ایفا نمود. جناح خلق برهبری تره کی، نمایندگی از غلجایی ها میکرد و شاخهٔ پرچم برهبری ببرک کارمل، اغلب پشتونهای درانی را در ترکیب خویش داشت (اثر هنری س برادرش، *افغانستان و اتحاد شوروی*).

تا حدودی سایه این تقابل را در ترکیب تنظیم های محوری مجاهدین مثل حزب اسلامی و جمعیت اسلامی نیز نمیتوان نادیده گرفت.

سقوط دولت کمونیستی داکتر نجیب الله احمدزی بدست تاجکان نه تنها مورد قبول و تائید رهبران سیاسی پشتون واقع نشد واز آن به تعبیر انور الحق احدی، رهبر حزب قومگرای افغان ملت، به زوال پشتونها از صحنهٔ قدرت تعبیر شد بلکه عامل محرکهٔ پشتونها بویژه غلجاییها جهت اعاده زمامداری شان گردید.

پاکستان از ویرانه های تنظیم های غلجایی مجاهدین، تحریک طالبان را پیریزی نمودند. اگرچه در آغاز آنها با شعار های فریبنده و عوام پسند، رو پوش دینی تشکیل امارت اسلامی را برخ کشیدند، اما بتدریج آشکار گردید که طالبان، حرکتی صرفاً قومی برای اعاده حاکمیت غلجاییهاست. پیوند نامقدس طالبان با القاعده و اهداف جهانی اش، آنان را در تقابل ناخواسته با جامعه جهانی قرار داد.

تامس جانسن پروفیسور محقق در دیپارتمنت امور امنیت ملی در فاکولته عالی بحریه در کالیفرنیا و کریس مِیسین افسر بازنشسته در امور سیاست خارجی و محقق در مرکز مطالعات عالی دفاعی در واشنگتن دی سی ضمن يك تحقیق مشترک، در تحلیل جامعه شناختی جنبش طالبان چنین ابراز نظر مینمایند: (در حالیکه مقامات پاکستانی آنها را یک حرکت ملی علیه خارجیان قلمداد میکنند، اما کارشناسان غربی بطور فزاینده آنان را یک حرکت محلی و قبیله ای غلجایی و مخصوصاً هوتکی ها علیه سلطه درانی ها قلمداد میکنند که در شخص حامد کرزی درانی و ملا عمر هوتکی تبلور یافته است. اینکه آقای کرزی اسم اولین فرزند خود را میرویس - قهرمان هوتکیان- گذاشته است، یک نشانه دیگر از اراده سیاسی وی برای «مصالحه» با طالبان و آشتی میان هوتکی های غلجی با درانی ها می باشد).

این تحریک عمدتاً توسط یک قبیله واحد رهبری می گردد. اکثریت شورای رهبری طالبان از قبیله هوتکی با چند استثناء در مورد برخی افراد قبیله کاکر از کنفدراسیون قبایلی غرغشت که به ملا عمر نزدیک هستند، میباشد.

شورای رهبری طالبان:

نام	موقف	وابستگی قبیلوی
ملا محمد عمر	رهبر تحریک	هوتک غلجایی
ملا برادر	معاون رهبر تحریک	غلجایی
ملا دادالله کاکر	قوماندهان عالی نظامی	کاکر غرغشت
ملا محمد حسن	وزیر خارجه بعد از 1997	هوتک غلجایی
نورالدین ترابی	وزیر عدلیه	هوتک غلجایی
الله داد آخوند	وزیر ارتباطات و مخابرات	هوتک غلجایی
محمد عیسی	وزیر آب و برق	هوتک غلجایی
وکیل احمد	مسئول امنیت شخصی ملا عمر	کاکر غرغشت
صادق آخوند	وزیر تجارت	هوتک غلجایی
محمد ربانی	رئیس شورای کابل	کاکر غرغشت
ملا عبیدالله	وزیر دفاع	هوتک غلجایی

افغانها یک پیوند قوی ذاتی به وقایع تاریخی دارند. وقایع 1721 هرگز توسط غلجایی ها فراموش نمی شود و تحریک ضد سلطنتی طالبان تا اندازه بازتولید پیروزی هوتکیان بر پادشاهان منفور درانی بود. این نکته قابل ملاحظه است زمانیکه طالبان برای اولین بار قدرت را قبضه کردند بطور غریزی، فوراً بطرف پایتخت مارش نکردند؛ بلکه اولین کارشان مغلوب کردن، راندن و زیر یوغ درآوردن درانیان و ولایات قندهار و هلمند بود. ...همزمان با ظهور و پیشروی های سریع جنبش طالبان در سالهای اولیه، شایعاتی مبنی بر اینکه آنها لشکر شاه سابق اند، بر سر زبانها بود اما ...وقتی طالبان کنترل کابل را در اختیار گرفتند، شاه سابق تبعیدی، که یک درانی بود، برای بازگشت از ایتالیا دعوت نشد. این میکانیزم امروزه نیز بقوت خود باقیست.

کسب قدرت، در سرتاسر قبایل پشتون سرحدی، (غلجاییها) بطور ناخود آگاه به یک پدیده شناخته شده فرهنگی ارتباط تنگاتنگ دارد و آن عبارت از «حرکت ملا های کاریزماتیک» است؛ چیزی که بریتانیایی ها و سپس پاکستانی ها بار ها و بارها به آن برخوردند.

در سال 1994 بود که طی آن، ملا عمر خرقه مبارکه رسول گرامی اسلام (ص) را بالای مسجدی در شهر قندهار به تن خود نمود. در حالیکه ملا عمر قبل ازین تحت اثر مذهبی یک شخصیت گمنام و ناشناخته بود، اما این نمایش متهورانه، وی را به بلندای شهرت و فیوضیت روحانی در حد قدرت های صوفیانه ارتقاء بخشید.

در فرایند تحولات بعد از ۱۱ سپتامبر که در توافقات بن بازتاب یافت، جامعه جهانی پروسه دولت سازی را با احیاء و اعاده جایگاه پشتونها در محور قدرت بناء نهادند. حامد کرزی را که تا آن زمان شخصیتی چندان شناخته شده در سطح رهبری نبود، در سایه نفوذ سنتی شاه سابق که هر دو متعلق به قوم درانی اند بر سایر اقوام تحمیل نمود. تاجکان و طالبان غلجایی را که در تمثیل حاکمیت رسمی منازعه داشتند، یکسان از صحنه سیاسی و نظامی به حاشیه راند.

بنابر محاسبه غربیها، حضور يك فرد پشتون در رأس قدرت آنهم بعد از يك دوره نسبتاً طولانی حقارت سیاسی پشتونها و استخوان شکنی قومی در افغانستان، میتواندست پیام روشنی برای قوم پشتون بطور عام و برای طالبان غلجاییها بطور خاص مبنی بر ترك مخاصمه و روی آوردن به زنده گی صلح آمیز باشد. اما گذشت زمان غیر آنرا ثابت نمود.

طالبان نه تنها کرزی را منحيث نماینده پشتونها نپذیرفته، دست نشانده غربیها خطاب نمودند، بلکه مکرراً داعیه ظاهرأ صلحطلبانه او را با انفجار و انتحار پاسخ دادند.

گفتنی است اینکه عدم صداقت کرزی نیز به طالبان پوشیده نبود، زیرا او موازی با اقدامات ظاهر اصلحجویانه با طالبان، زیرکانه تلاش ورزید به بهانه جنگ ضد تروریسم از حضور نیروهای خارجی در تقویت شاخه های قبیله درانی و بیرون را ندن غلجایی ها از مناطق زابل، هلمند و قندهار بهره برداری نماید. البته از رسانه شدن رقابت خزنده درانی و غلجایی درین دوره جلوگیری بعمل آمد. نظام نو پای درانی درین دوره تحت فشار دو جانبه قبیله رقیب، در بعد سیاسی، از ناحیه تکنوکراتهای غلجایی در داخل نظام و در بعد نظامی تحریک طالبان مواجه گردید.

انتخابات اخیر، نقطه اوج کشمکش ایندو را آشکار ساخت. ۱۱ کاندید پشتون که ۵ تن آن از قوم درانی و ۶ تن آن از قوم غلجایی نماینده گی مینمود. در یک رقابت تنگاتنگ و نفسگیر بمصاف هم رفتند. کرزی تلاش ورزید تا با استفاده از طرح پوتین، زلمی رسول را که از نزدیکان شاه سابق بود منحبث مهره بازی برای حفظ کرسی ریاست جمهوری الی دوره بعدی روی صحنه بیاورید. و درین راستا جرگه بزرگان قوم درانی را که به (جرگه قندهاری ها) مسمی گردید، در کابل دائر نموده، سایر کاندیدان درانی را بشمول برادرش به انصراف در برابر وی وادار نمود و بدین ترتیب، اتحاد و یکپارچگی قوم درانی را تحت زعامت خودش به نمایش گذاشت. اما در مقابل نخبه گان سیاسی غلجایی با پیشینه های مختلف و متضاد باهم بمحور قومیت گردآمده، در یک اقدام غافلگیرانه و سازمان یافته، روند انتخابات را به نفع شان برگرداندند.

در حالیکه در ۱۳ سال گذشته، درانی ها پیوسته در فکر تداوم و تحکیم حاکمیت سیاسی شان در افغانستان بودند، نخبگان سیاسی غلجایی از جمله زلمی خلیلزاد، اشرف غنی احمد زی، انورالحق احدی، حنیف اتمر، فاروق وردک، علی احمد جلالی و... در اندیشه انتقال و گذار مسالمت آمیز قدرت از درانیها به غلجایی ها بودند، بدون آنکه سایر اقوام از این جابجایی قدرت سودی ببرند. سوال اساسی در اینست که سرانجام این کشمکش تاریخی به کجا خواهد انجامید؟ و سرنوشت مملکت و سایر اقوام در قبال آن چه خواهد شد؟

پیشفرض اینکه رهبران سیاسی هر دو قبیله که اغلب از دانش آموخته گان غرب اند، با الهام از تجارب مفید دیگران و با درس گرفتن از گذشته به تفاهم رسیده، بر رقابت و خصومت های قبلی نقطه پایان بگذارند، محتمل نبوده، بعید به نظر میرسد.

تصور من بر آنست که غلجایی ها در پی ایجاد حاکمیت قبیله خودشان اند، و حاضر نیستند کسی را شریک آن سازند. درین مورد سابقه تاریخی نیز وجود. قبل از این فقط سه بار غلجایی ها توانسته اند قدرت ملی را از درانی ها بگیرند. اولین بار در سال ۱۷۲۱، که میرویس هوتکی قدرت را گرفت؛ بار دیگر در ۱۹۷۸، که حکومت محمد داود توسط افسران نظامی کمونیست سرنگون شده و بلافاصله قدرت به رهبر حزب دموکراتیک خلق، نور محمد تره کی، تسلیم گردید و بار آخر در سال ۱۹۹۶، که ملا عمر، رهبر طالبان، به قدرت رسید. در هر بار بنابر تدریج، انحصارگرایی و عدم تعامل با دیگران، عوامل فروپاشی خود را خودشان فراهم نموده اند. تجربه تاریخی نشان داده که رهبران غلجایی، دولتمردان مدبر، واقعبین و دور اندیشی نبوده. در تمام دوره ها، حاکمیت شان برای کل کشور، بحرانزا و فاجعه آفرین بوده، بقا و دوامی نداشته.

رهبران درانی بدلیل حضور طولانی در قدرت عمدتاً شخصیت های معتدل، راحت طلب، محیل و مصلحت اندیش بوده، از سنتها و تعصبات قبیله فاصله گرفته، تحت تأثیر اخلاق و خصلتهای اجتماعی تاجیکان رشد نموده اند. با سایر اقوام از در مدارا، سازش و معامله برخورد نموده غالباً کلید حل مشکلات را در سیاست جستجو مینمایند. اما در مقابل رهبران غلجایی شخصیت های خودخواه، جاه طلب، مستبد و اقتدارگرا اند، اغلب از میان طبقات متوسط پاهین جامعه برخاسته، ریشه و پیشینه در رهبری و رفاه ندارند. مرز مشخصی با سایر اقوام داشته، تعلق شدید و عمیقی به اصول قبیله شان دارند. تا سرحدی که حاضرند سنتها قبیله شانرا منحبث فرهنگ ملی تعمیم بخشند، خود را باشند اصلی افغانستان و سایر اقوام را مهاجر دانسته، حق زعامت را ویژه خود میدانند. از گذشته روابط نزدیکی با انگلیسها دارند، بدلائل غیر مؤثق پیوند نژادی، مورد حمایت و توجه حلقهات یهودی در جهان اند، پاکستان از نفوذ قابل ملاحظه در لایه های مختلف آن قوم برخوردار است. اما نسبت به سایر اقوام

و حتی در مقایسه با درانی ها از رهبران درجه دو سیاسی و کادر تخصصی بیشتری در سطح کشور برخوردارند. روشنفکران غلجایی که اغلب بمحور حزب قومگرای افغان ملت، متشکل اند، یگانه جریان سیاسی ریشه دار، در افغانستان اند که از داشتن افکار برتری جویی و تفوق طلبی قومی، انکار نمیورزند. در مقابل درانیها شدیداً بفقدان کادر رهبری ایکه بتواند بعنوان يك تیم قوی زعامت را تمثیل نماید مواجه اند. تنها شخصیت مطرح آن حامد کرزی است که با کوله بار تجربه سیاسی ۱۳ ساله، خود را بنیانگذار افغانستان نوین دانسته، خویش را مستحق زعامت افغانستان میدانند و توانسته درین مدت متحدین قابل ملاحظه از سایر اقوام بدور خویش، جمع نماید. او تنها مانع جدی در برابر دولت نو بنیاد غلجایی در شرایط کنونی محسوب میشود، و اگر رهبران غلجایی نتوانند با گزینه های، اعطای مقام نمادین و تشریفاتی، سهم ساختن در قدرت اجرایی و یا با حذف فزینی، او را از سر راه شان بردارند، ناگزیرند او را در پنج سال آینده بعنوان رقیبی جدی و مهار نشدنی تحمل نمایند. چنانچه از قرائن و شواهد برمیآید، او از فردای تحویلهی قدرت در پی ایجاد اپوزیسیون قدرتمند از رهبران سنتی، سیاستمداران معامله گر و دولتمردان رانده شده از قدرت میباشد. تماس های مشکوک، و دید و دید های سوال برانگیز اخیر وی با سران قدرتها محلی، حاکی از این تلاش هاست.

این رقابت و کشمکش تاریخی، نه تنها زیر ساخت ها و پایه های اساسی دولت سازی را در افغانستان متزلزل نموده، بلکه وفاق ملی را آسیب جدی زده، زمینه مداخله خارجی و استبداد داخلی را مساعد ساخته است. افزون بر آن، فرصتهای مساعد و مناسبی را از مردم افغانستان گرفته، مارا از کاروان پیشرفت و تمدن جهانی عقب نگه داشته است.

تفوق طلبی و برتری جویی قومی، سمتی، زبانی و نژادی، همواره باعث ایجاد شگاف عمیق اجتماعی و عدم مشارکت ملی در جهت اعتلای کشور بوده.

آنچه مسلم است اینکه، نقش کلیدی عنصر قومیت در نظام سیاسی، ماهیت دولتها را در افغانستان، قوم محور نموده، زمینه و اگرایی را در ساختار نامتجانس اجتماعی کشور قوت بخشیده است. ضمناً قومیت زده گی سیاست، سایه سنگین و نامیمونش را در سایر عرصه های زنده گی اجتماعی مردم تعمیم بخشیده.

از سوی دیگر، تعارض اجتماعی بر مبنای قومیت که توزیع غیر عادلانه قدرت ثمره اجتناب ناپذیر آن است، نه تنها مانع توسعه کشور گردیده بلکه بروند ملت سازی، صدمه جبران ناپذیری وارد نموده است.

مسئلاً وابستگی و نیاز رهبران سیاسی بر حمایت و پشتوانه قومی، آنان را نه تنها دنباله رو بزرگان قومی ساخته بلکه ملزم به برخورد محافظه کارانه در قبال سنتها و عنعنات کهنه ودست و پا گیر قبیلوی که نتیجتاً مانع تخصصگرایی فردی و رویکرد تحولگرای اجتماعی است نموده

گرایش افراطی به منافع قومی، موجب کمرنگ شدن مصالح ملی و بهدر رفتن قابلیت و پتانسیل کل جامعه در مسیر پویایی و شگوفایی بوده است.

اینها همه چالشها و موانع جدی و بنیادینی است که رویکرد و عملکرد دولت کنونی با آنها، میزان موفقیت و ناکامی او را در پنج سال آینده مشخص خواهد نمود.